

ارگان کارگران انقلابی متحد ایران



شماره ۲۱ - اردیبهشت ۱۳۹۲

نوشته های این شماره:

طلبکار همیشگی!	ص ۱
تکرار حوادث کار	ص ۹
سایور تیز مواد مخدر بر پیکر جوانان	ص ۱۲
سیاست «راضی بودن به یک وعده غذا»	
و افزایش شمار کودکان کار	ص ۱۶
سه شعر	ص ۱۹

طلبکار همیشگی!

نگاهی به هذیان گویی های ارتجاعی خامنه ای

در دیدار با

«جمعی از بانوان فرهیخته حوزوی و دانشگاهی»

یحیی سمندر

خامنه ای روز 21 اردیبهشت ماه جاری در دیدار با جمعی از زنان «حوزه و دانشگاه» گفت:

«درباره‌ی مسأله زن و آنچه که پیرامون این مسئله است، خب حرف خیلی زیاد است؛ ما

دچار يك عقب‌ماندگی‌ای هستیم که شما خانم‌ها - بعضی از خانم‌هایی که صحبت کردید - اشاره کردید. عقب‌ماندگی در این قلمرو، از نوع عقب‌ماندگی در علم - که ما می‌گوییم دچار عقب‌ماندگی هستیم مثلاً - نیست؛ در اینجا اگر تعبیر می‌کنیم به عقب‌ماندگی، به خاطر این است که ما در زمینه‌ی مسأله زن، مسأله جنسیت، مسأله اموری که حول وحوش وجود زن تحقق پیدا می‌کند و معنا پیدا می‌کند - مثل همین خانواده و فرزند و ازدواج و سگن و آرامش و از این مطالب - حرف‌های برجسته‌ای داریم که توفیق پیدا نکردیم اینها را منتقل کنیم به دنیا، اینها را مطرح کنیم در ذهنیت جهانی، عقب‌ماندگی از این جهت در حالی که دنیا احتیاج دارد به مبانی و مفاهیم روشن فراگیر کارگشا»

بدین سان از دیدگاه خامنه ای عقب‌ماندگی‌ای که رژیم جمهوری اسلامی در مسأله زنان دارد این است که «حرف‌های برجسته‌ای» را که ایدئولوژی پردازان این رژیم در مورد زنان دارند «به دنیا منتقل نکرده است»! او سپس می‌گوید: «ما برای اینکه بتوانیم يك جبهه‌ی تهاجمی و مصون از تعرض تهاجم دیگران - يك آرایش تهاجمی - داشته باشیم، نیاز داریم به اینکه این کارها را، این اندیشه‌ها را، این افکار را منتشر کنیم، بگوییم؛ به این واقعاً نیاز مندیم؛ در واقع این تهاجم ما، جنبه‌ی مصونیت‌سازی و تدافعی دارد. بنابراین هرچه شماها کار بکنید

کارگشا» که به قول خامنه ای دنیا به آنها نیازمند است و باید به دنیا منتقل شوند چه هستند؟

هرکس نداند ده ها میلیون زن ایرانی که طی سی و چهار سال بدترین ستم ها، تبعیض ها، تحقیرها و ذلت ها را در اثر سیاست و عملکرد رژیم جمهوری اسلامی تحمل کرده اند می دانند که معنی این «حرف های برجسته» چیست. هرکس نداند زنان و دخترانی که در کوچه و خیابان، در کارخانه و کارگاه و مدرسه و دانشگاه، در دادگاه ها، در اداره و در بازار، در شهر و در روستا در معرض تهاجم بسیجی ها، پاسداران، مأموران انتظامی، مأموران گشت ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر، چاقوکشان و اسیدپاشان و قاتلان مورد حمایت دستگاه قضائی و اوباش دیگری از این قماش بوده و هستند معنی «گفتمان اسلامی» در مورد زنان را در عمل با گوشت و پوست خود احساس می کنند. هرکس نداند هزاران زن و دختری که طی سی و چهار سال گذشته در شکنجه گاه های رژیم اسلامی مورد ضرب و شتم، انواع شکنجه های جسمی و روحی و تجاوز قرار گرفته و بسیاری زیر شکنجه جان سپرده اند، و یا در بیدادگاه های قرون وسطائی به اعدام، سنگسار، تحمل ضربات شلاق و حبس های درازمدت محکوم شده اند به خوبی با « مبانی و مفاهیم روشن فراگیر کارگشا»

برای اینکه این عقب ماندگی را جبران بکنید، به نظر من مفید است و لازم است. در زمینه ای نهضت - باید گفت نهضت بیداری در زمینه ای مسائل مربوط به زنان - واقعاً هیچ نبایستی ما تعلل کنیم، توقف کنیم؛ بین راه درنگ نباید کرد. با وجود اینکه این گفتمان کامل و مفید و قانع کننده را از اسلام در اختیار داریم، اما عملاً خودمان را در موضع انفعال قرار دادیم در مقابل گفتمان غربی در مورد زن. «خامنه ای پس از آن اضافه می کند: «گفتمان اسلامی در مورد زن را بایست با روحیه تهاجم، طلبکارانه مطرح کرد. اگر آنها گفتند که شما چرا به زن برای اینکه بتواند بی حجاب بگردد آزادی نمی دهید، باید گفت شما چرا این آزادی مضر و دهشتناک را می دهید؟» (تکیه بر کلمات از من است. یحیی سمندر)

پس، از دیدگاه خامنه ای راه «غلبه بر عقب ماندگی در مسأله زنان» این است که «حرف های برجسته» ایدئولوژی پردازان پان اسلامیست در مسأله زنان یا «گفتمان اسلامی در مورد زن»، با روحیه «تهاجمی و طلبکارانه» مطرح شود و «زهراخانم ها» و «خواهر زینب های» حوزوی و دانشگاهی را که پای منبر خود گرد آورده برای این تهاجم بسیج می کند.

اما آن «حرف های برجسته»، آن «گفتمان اسلامی»، آن « مبانی و مفاهیم روشن فراگیر

مورد نظر خامنه ای آشنا شده اند. با این همه بد نیست نگاهی به متن گفته های خودِ خامنه ای در این باره بیافکنیم.

خامنه ای ضمن اینکه به غیر مستند بودن به اصطلاح «تحلیل» خود واقف است و به طور غیر مستقیم به آن اعتراف می کند، «گفتنم غرب در مورد زن» را چنین توضیح می دهد:

«گفتنم غرب در مورد زن، يك گفتنم كاملاً حساب شدهٔ سیاسی است؛ یعنی آن روزی که این فکر و این گفتنم دربارهٔ زن، در غرب آغاز به کار کرد و شروع کرد، يك محاسبهٔ دقیقی پشت این وجود داشت این البته به عنوان خبر نیست که من از روی اطلاع و با استناد به اخبار بگویم، اما مؤیدات واقعی ای دارد که این تحلیل را تقویت می کند؛ یعنی از آغاز رنسانس در غرب و به دنبال آن حضور صنعت و پیدایش صنعت جدید در غرب، به تدریج این گفتنم غربی رشد پیدا کرد؛ و اوجش در روزگار ما است که البته این اوج همراه خواهد بود با انحطاط [تأکید از اصل است] و نزول و انشاءالله

سرافکندگی و فروپاشی این گفتنم.

گفتنم غربی در مورد زن اجزاء گوناگونی دارد، لکن دو جزء در آن برجسته است: یکی مردواره کردن زن، یعنی زن را متشبه به مرد قرار دادن، این يك بخش مهم از این گفتنم

است؛ يك بخش دیگر هم زن را وسیله‌ی راحتی برای التذاذ جنسی مرد قرار دادن، حالا التذاذ چشمی یا مراحل بدتر و بعدتر از التذاذ چشمی، این هم يك بخش دیگر از گفتنم غربی است در مورد زن. این مسألهٔ فمینیسم و این چیزهایی که امروز در دنیا رایج شده، همه در واقع فراورده‌های آن گفتنم غربی است که در نهایت کار به اینجاها می رسد.

مردواره کردن زن؛ یعنی به دنبال این بودند که مشاغل گوناگونی که با ساخت جسمی و عصبی و فکری مرد سازگارتر است را بکشانند به سمت بانوان و زنان، و این را يك افتخار برای زن و يك امتیاز برای زن قرار بدهند. ما در مقابل این دچار انفعال شدیم، یعنی دور خوردیم؛ ما هم نادانسته، ناخواسته، این گفتنم را قبول کردیم. « (تکیه بر کلمات از من است. ی. س.)

پس، از دیدگاه خامنه ای، گفتنم غرب در مورد زن دو اشکال دارد یکی که اشکال اصلی است این است که این گفتنم زن را «مردواره» می کند یعنی « مشاغل گوناگونی که با ساخت جسمی و عصبی و فکری مرد سازگارتر است را بکشانند به سمت بانوان و زنان و این را يك افتخار برای زن و يك امتیاز برای زن قرار بدهند.» اشکال دیگر «گفتنم غرب در مورد زن» این است که « زن را وسیلهٔ راحتی برای التذاذ جنسی مرد قرار می

دهد». خامنه ای با اظهار فضل در مورد رنسانس و روند صنعتی شدن در غرب نشان می دهد که حتی الفبای این موضوعات را نمی داند اما هدف ما نشان دادن این جهل او نیست. نکته اینجاست که خامنه ای ضمن ارائه به اصطلاح «تحلیل» خود و نقدی که بر به اصطلاح «گفتمان غرب» در این مورد دارد، بر این باور است که تقسیم کار در جامعه باید بر حسب جنسیت باشد: یک رشته کارها را باید مردان انجام دهند و یک رشته کارها را زنان. طلبکارانه غر می زند: «مگر بنا بوده ما کارهای مردانه را به زن ها بدهیم؟ نه، جایگاه زن و هویت و شخصیت زن، در جنس خود زن يك هویت بسیار بالا و با کرامتی است، از بعضی جهات از مردها بالاتر است.»

خامنه ای ضمن تأکید بر تقسیم کار جنسی، هندوانه ای هم زیر بغل زنان می گذارد که باید گفت کهنه و گندیده است: مانند کرامت زنان و بهشت زیر کف پای مادران و از این قبیل. این «کرامت زنان» از دیدگاه گفتمان اسلامی، که خامنه ای خود را سخنگو و مروج آن می داند، در صیغه و سنگسار و موجودیت حقوقی زن به عنوان نصف مرد و حق درمرد تنبیه بدنی زن و بیرون کردنش از خانه توسط شوهر و بسیاری موارد ارتجاعی دیگر حقوق سیاسی، مدنی و جزائی جمهوری اسلامی تحقق می یابد. اینها می خواهند به زنان و دختران چنین حقه

کنند که زنی که بدون اجازه شوهر یا «ولی» حق مسافرت ندارد، زنی که حق طلاق ندارد، زنی که حجاب اجباری بر سرش می گذارند، زنی که در سرپرستی خانه و فرزندان و غیره حق برابر با شوهر ندارد در حالی که بارسنگین کار خانگی بر دوش اوست، بسیار کرامت دارد و احترامی بالاتر از این متصور نیست!

یک مغلطه بسیار خطرناک خامنه ای (مغلطه ای که حتی برخی از سیاستمداران و روشنفکران لائیک هم دچارش هستند) این است که دیدگاه های فلسفی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی را به شرقی و غربی تقسیم می کنند. گویا در تمام غرب یک دیدگاه هست و در تمام شرق یک دیدگاه و گویا دیدگاه های به اصطلاح غربی یا به اصطلاح شرقی از یکدیگر جدا و مستقل بوده اند یا باید باشند.

دیدگاه تقسیم کار براساس جنسیت و اینکه زنان باید یک رشته کارهای زنانه انجام دهند و مردان کارهای مردانه، هم در غرب وجود داشته و هنوز دارد و هم در شرق وجود داشته و دارد. این روند و دیدگاه مربوط بدان، به درجه معینی از رشد نیروهای تولیدی و روابط تولیدی و نیز به تکامل سطح فرهنگ و آگاهی جوامع و به مبارزات اجتماعی به ویژه مبارزات زنان برای آزادی و برابری با مردان بستگی دارد. تمام حقوق زنان در کشورهای

غربی از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن گرفته تا حق تحصیل و کار در رشته های مختلف، تا مزد برابر در مقابل کار برابر، حق طلاق، حق برابر با مردان در نگاهداری و تربیت فرزندان، حق برابر در ارث و برابری در تصدی مسئولیت های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، بیمه های مربوط به زایمان، تأسیس شیرخوارگاه ها و مهد کودک ها و غیره، در اثر مبارزات زنان، به ویژه زنان کارگر به دست آمده است (یا قسما به دست آمده است). شکل گیری، رشد و رونق این مبارزات در پرتو رهائی فکری زنان و نیز مردان از دیدگاه های ارتجاعی و اسارت باری است که همپالگی های کلیسایی و کنیسانی خامنه ای در کشورهای غربی موعظه می کردند و یا همپالگی های او در مذاهب بودائی یا هندوئی و غیره. آری در غرب هم امثال خامنه ای وجود داشتند (و هنوز دارند) که می خواستند نهاد دولتی و قوانین را تابع دین و احکام دینی کنند همان گونه که در شرق هم چنین گرایش هائی وجود داشتند و دارند. هم در غرب و هم در شرق جنبش آزادی زنان با طرد این هذیان گوئی های ارتجاعی توأم بوده است و پیشرفت این جنبش با نقد، افشا و عقب راندن دیدگاه هائی که امثال خامنه ای به مردم حقنه می کنند تناسب مستقیم داشته است.

دیدگاهی که تقسیم کار براساس جنسیت را موعظه می کند خواهان جاودانه کردن انجام کار خانگی (آشپزی و نظافت و بچه داری و غیره) توسط زنان یعنی تبدیل زن به «کنیز مطبخی» و «کلفت بی جیره و موجب» در سطح خانواده و اختصاص دادن انجام کارهائی مانند خدمتکاری و جاروکشی و به طور کلی کارهای یکنواخت و ملال آور به زنان در سطح اجتماعی است. خامنه ای و همپالگی های او، خصوصیات روحی و عصبی و جسمی زنان را بهانه می کنند تا تقسیم کار جنسی را جاودانه کنند. اینها عامدانه چشم بر واقعیتی مانند فعالیت زنان طی هزاران سال در کشاورزی و دامداری و رشته های دیگر تولیدی می بندند و مثلاً با فعالیت زنان در کارخانه ها، مدارس، بیمارستان ها، ادارات، بانک ها، فروشگاه ها و غیره مخالفت می کنند. هنگامی که در اثر ضرورت های اقتصادی و اجتماعی به فعالیت زنان در این زمینه ها تن می دهند با فعالیت آنان در زمینه های سیاسی و فرهنگی، به ویژه فعالیت های هنری، ورزشی و غیره مخالفت می ورزند و یا جداسازی جنسی در مدارس، ادارات و غیره را تحمیل می کنند.

زنان آگاه، به ویژه زنانی که آگاهی طبقاتی کارگری دارند می دانند که دیدگاه های مربوط به زنان همگی بار طبقاتی دارند. در عصر

برده داری، جسم و جان زنان برده به برده داران تعلق داشت. در این دوره زنان، نه تنها زنان برده بلکه زنان غیر برده نیز به عنوان انسانی معادل مرد به حساب نمی آمدند. در عصر فئودالی نیز زنان رعیت ها نه تنها مانند شوهران و فرزندانیشان برای زمینداران کار می کردند بلکه این آخری ها غالباً در صورتی که هوس می کردند جسم آنها را نیز به تصاحب در می آوردند. در این دوره نیز زنان، حتی زنان وابسته به طبقات بالا، از موقعیت پائین تری نسبت به مردان برخوردار بودند، یک نمونه آن نابرابری های مربوط به ارث و نیز موروثی بودن سلطنت برای فرزند مذکر است.

در عصر سرمایه داری به خاطر نیاز سرمایه به نیروی کار، به ویژه نیروی کار ارزان که زنان به خاطر موقعیت فرودست خود در جامعه عرضه می کردند، شمار فزاینده ای از زنان به کارخانه ها و کارگاه ها کشیده شدند. این وضعیت و درآمدی که زنان از بابت کار به دست می آوردند باعث شد که یک رشته حقوق زنان در حد بسیار محدودی به رسمیت شناخته شود. اما طی ده ها و شاید صدها سال زنان از حقوق سیاسی و مدنی و اجتماعی محروم بودند. این محرومیت نه ربطی به «ویژگی های روحی و عصبی و جسمی» زنان داشت و نه نوع کاری که به آنان واگذار می شد. اما همواره طبقات حاکم به دنبال پیدا کردن بهانه

هائی برای زیردست نگاه داشتن زنان و تحمیل نه تنها کار با مزد پائین تر از مردان به زنان، بلکه همچنین تحکیم شرایطی برای تحمیل کار خانگی بر آنان بودند. زیرا با این استنثار مضاعف یا چندگانه (استنثار به عنوان کارگر، استنثار از طریق پرداخت مزد کمتر از مردان، استنثار غیر مستقیم از طریق تحمیل کار خانگی بر زنان که موجب ارزان تمام شدن بازتولید نیروی کار و در نتیجه مزد می شود)، سرمایه داری فربه تر می شد. بنابراین از نظر ایدئولوژیک لازم بود توجیهاتی برای موقعیت فرودست زن درست شود. این بود که یا «ضعف جسمانی» زن در مقابل مرد را مطرح کردند (در حالی که اولاً خصوصیات جسمانی تا آنجا که به تولید مربوط اند تنها به زور جسمانی محدود نمی شوند و به طور کلی با پیشرفت تولید، خصوصیات جسمی کارگر نقش هرچه کمتری در بارآوری کار دارند)، سپس خصوصیات روحی را بهانه کردند و سرانجام از اینکه «کانون گرم خانواده» احتیاج به زن خانه دار دارد و نقش اصلی زن باید کار در خانه و ارضای نیازهای شوهر و فرزندان باشد. البته سرمایه داری پیشرفته - چه در غرب و چه در شرق- ضمن اینکه همچنان کار خانگی را بر زنان تحمیل می کند، ضمن اینکه همچنان مزد برابر زنان با مردان در مقابل کار برابر را رعایت نمی کند، اما کمتر به طور صریح دروغ رسوای نابرابری ذاتی زن و مرد

را پیش می‌کشد. اکنون صرفاً مرتجعینی مانند خامنه‌ای هستند که موقعیت فرودست زن در جامعه را با کلمات مزورانه‌ای مانند «کرامت زن»، «برابری زن و مرد در خلقت» [اما نه در جامعه!]، «روح محیط خانواده» و غیره توجیه می‌کنند، هندوانه‌های گندیده زیر بغل زنان می‌گذارند و می‌کوشند نه تنها زنان را در موقعیت نیمه‌بردگی حفظ کنند بلکه آنها را به موجودات شکر گزار این نیمه‌بردگی مبدل سازند!

خامنه‌ای خطاب به زنانی که از حوزه و دانشگاه گرد آورده در ادامه بسیج آنها به «پیشبرد تهاجمی گفتمان اسلامی در مورد زن» می‌گوید: «خصوصیات زن در این گفتمان گفته شود؛ کرامت زن، عزت زن، ظرافت زن، نه فقط ظرافت جسمی بلکه ظرافت ساختمان فکری و عصبی و ظرافت کارکردی که باید بکند. این رشته‌های بشدت رقیق و نازک اعصاب کودک را فقط سرانگشت ظریف و لطیف مادر است که میتواند از هم جدا کند که عقده به وجود نیاید، گره به وجود نیاید؛ هیچ کس دیگر نمیتواند، یعنی هیچ انسان دیگری که از جنس زن نباشد نمیتواند؛ این کار، کار زنانه است. یعنی برخی از کارکردها بقدری همراه با ظرافت است که انسان استعجاب میکند از قدرت الهی که چطور این توانایی بالا را همراه با ظرافت به زنان عنایت کرده.»

بدین سان خواننده ضمن فیض بردن از مواعظ خامنه‌ای در زمینه کرامت زن، به عمق دانش «رهبر معظم» در «عصب شناسی»، «عقده شناسی»، «روانشناسی کودک» و رشته جدید «سرانگشت زن شناسی» هم که ظاهراً از کشفیات او و البته ناشی از قدرت خداست پی می‌برد. پس از آن به روش عقلی و تجربی ثابت می‌کند که زن از مرد قوی‌تر است و برای اینکه زنان «مرد را در دست خودشان بچرخانند» روش «تدبیر» توصیه می‌کند:

«من همیشه به دوستان و خویشاوندان و زنان می‌گویم، می‌گویم برخلاف آنچه که معروف است، در بین این دو جنس، آن جنس قوی‌تر زن است. زن ها قوی‌تر از مرد هایند. زنها می‌توانند با تدبیر و با ظرافت، مرد را در دست خودشان بچرخانند؛ انسان، هم در تجربه این را مشاهده می‌کند، هم با قیاس های فکری و عقلی این را می‌تواند اثبات بکند. این واقعیتی است. بله، زن هایی هستند که بی‌تدبیری می‌کنند، لذا این کار را نمی‌توانند انجام بدهند؛ اما زنی که اهل تدبیر باشد، مرد را می‌کند رام خودش. این مثل این است که يك نفری بتواند يك شیر درنده را افسار بزند، سوارش بشود؛ این معنایش این نیست که او از لحاظ جسمی از این شیر قوی‌تر است، معنایش این است که توانسته این اقتدار معنوی را به کار ببرد؛ زن ها این توانایی را دارند، منتها با ظرافت؛ یعنی ظرافتی که می

گوییم، تنها ظرافت در ترکیب جسمانی و ساختمان جسمانی نیست، بلکه ظرافت در فکر و اندیشه و تدبیر و دستگاه تصمیم‌گیری است که خدای متعال در زن قرار داده. بنابراین به نظر من اساس کار باید این باشد: این گفتمان بایستی تقویت بشود و پیش برود.»

نکته دوم خامنه‌ای در مورد «گفتمان غرب»، «تبدیل زن به وسیله التذاذ جنسی مرد» است. در این باره باید گفت: نقشی که خامنه‌ای و همپالگانش برای زن قایل اند اساساً وسیله ارضای جنسی و تولید بچه است. می‌دانیم که جمهوری اسلامی طی دو دهه گذشته - یا کمی بیش از آن - سیاست محدود کردن تعداد فرزندان و «تنظیم خانواده» را به اجرا درآورد. اکنون به رغم مشکلات روزافزون اقتصادی، اساساً به دلایل سیاسی می‌خواهند سیاست افزایش جمعیت را به پیش ببرند. افزایش جمعیت از نظر سردمداران جمهوری اسلامی یک وسیله یا یک سلاح برای بقای نظام است. آنها تصور می‌کنند که با افزایش جمعیت و «گوینده لاله الا الله» «کیان اسلام» بهتر حفظ خواهد شد. سیاست افزایش جمعیت در واقع سیاستی امنیتی - نظامی است.

وظیفه دیگری که خامنه‌ای برای «خواهران زینب» و «زهرا خانم» های حوزوی و دانشگاهی تعیین می‌کند مقابله با زنان روشنفکر و روشنگر است:

«يك نکته‌ی دیگر... این است که زنان فعال در جبهه‌ی انقلاب، يك روزی نقش‌آفرینی برجسته‌ای کردند - هم اندکی پیش از پیروزی انقلاب، هم در اوائل انقلاب، هم در دوران جنگ تحمیلی - و از خودشان حضور نمایانی نشان دادند؛ نگذارید حضور نمایان زنان فعال در جبهه‌ی انقلاب کمرنگ بشود. دیگران در مواجهه‌ی با انقلاب و معارضه‌ی با انقلاب سعی میکنند از عنصر زن و زنان کارآمد استفاده کنند؛ جبهه‌ی انقلاب، زنان کارآمد و فعال و زبان‌آور و نویسنده و عالم و دانشمند به مراتب بیشتر دارد؛ خانمهایی که اهل اقدامند، اهل فکرند، اهل نگارش و نویسندگی‌اند، اهل سخن گفتند، اهل فکر دادند، صحنه‌ی انقلاب و دفاع از انقلاب را خالی نگذارند؛ این يك نکته است. و نکته‌ی آخر را هم با این جمله من تکمیل و متمیم کنم که برای پیشرفت آنچه که در مورد زن ما عرض میکنیم و از شماها می‌شنویم و فکر می‌شود، حتماً بایستی صدا و سیما يك نقش صد در صدی ایفا کند. این را اعتقاد داریم ما و سفارش می‌کنیم، حتماً بایستی صدا و سیما يك نقش صد در صدی ایفا کند؛ میتواند؛ صدا و سیما میتواند آنچنان فرهنگ سازی‌ای بکند که زن مؤمن، فعال، مجاهد فی‌سبیل‌الله، باحجاب، دارای خصوصیات زن اسلامی، در جامعه محترم و مکرّم باشد؛ دیگران میخواهند عکسش اتفاق بیفتد. بعضی از برنامه‌های صدا و سیما متأسفانه در همان جهت خاصّ دیگران است؛

باید عکس عمل بشود؛ یعنی واقعاً باید صدا و سیما صد در صد در خدمت این فکر قرار بگیرد.» (تکیه بر کلمات از من است. ی. س.)

بدین سان خامنه ای از یک سو زنان طرفدار رژیم را برای مقابله با زنانی که به روشنگری روی می آورند و گفتمانی غیر از گفتمان ارتجاعی رژیم را به پیش می برند بسیج می کند. از سوی دیگر دستور می دهد که صدا و سیمای رسوای جمهوری اسلامی به حمایت صد درصدی از گفتمان ارتجاعی او و پامنبری هایش بپردازد و تصویر «زن خوب فرمانبر پارسا» و البته پر اولاد و پر کننده صف نماز جمعه، صف انتخابات و صف تظاهرات «دشمن شکن» و «ضد استکباری» را به عنوان زن ایده آل در جامعه عرضه دارد و در این عرصه «فرهنگ سازی» کند.

تأکید خامنه ای بر پیشبرد دیدگاه ارتجاعی در مورد زنان و جایگاه آنها در جامعه که در بالا تشریح شد و وظایفی که به زنان حوزوی و دانشگاهی طرفدار رژیم محول می کند بیانگر هراسی است که از خیزش زنان در جامعه دارد. در شرایط بحران اقتصادی و سیاسی بی سابقه ای که رژیم جمهوری اسلامی و به طور کلی نظام سرمایه داری ایران با آن درگیر است، این تلاش ارتجاعی خامنه ای برای سرکوب جنبش های زنان و یا پیشگیری از برآمد چنین جنبش هائی، جزئی از تلاش های

آن برای سرکوب کردن هرگونه حرکتی برای آزادی های سیاسی و مدنی و مقابله با ستم و استثمار رژیم و طبقات استثمارگر حاکم است.

جنبش انقلابی طبقه کارگر برای آزادی از استثمار و نظام طبقاتی در پیوندی ناگسستنی با جنبش زنان برای آزادی و برابری است. از این رو افشای بی امان گفتمان ارتجاعی رژیم در مورد زنان و تمام توطئه ها و دسیسه های آن به ضد زنان و جنبش زنان برای آزادی و برابری وظیفه همه نیروهای انقلابی است.

تکرار حوادث کار:

حدیث تداوم قربانی شدن کارگران

در مسلخ سرمایه داران

شیده رخ فروز

خبر دردناک کشته شدن تعداد کثیری از زنان کارگر صنعت سود آور پوشاک در "بنگلادش" و مفقود شدن شماری دیگر از کارگران که عمدتاً دختران و زنان جوان محرومی بودند که با نیروی کار ارزانشان، نه تنها در داخل بلکه در خارج از مرزها نیز سرمایه داران تشنه سود بیشتر را بر سر خوان یغمایی که از خون خود رنگین ساخته بودند، سیراب می نمودند، خشم و انزجار کارگران جهان و وجدان های آزاده را از این همه سود ورزی زالوصفانه

نظام سرمایه داری برانگیخت. علیرغم هشدارهای روز قبل کارگران نسبت به ایمن نبودن محیط کار به سبب ترک خوردن دیوارهای کارگاه 7 طبقه پوشاک و ساخت و ساز غیراصولی بنای فوق، کارفرمایان با بی توجهی کامل این مشکل را جزئی دانسته و دستور ادامه کار و تولید را صادر نموده و فاجعه را رقم زدند. در ماه های گذشته، عین همین عملکرد را ما در حادثه ریزش معدن "یال شمالی" واقع در طبس شاهدیم، که کارگران حتی کتباً احتمال وقوع آن را به مقامات نیز هشدار داده بودند، اما قربانی اهمال آنان گردیدند.

در ایران نیز سالهاست که سیر صعودی حوادث محیط کار (منجر به فوت، نقص عضو، از کار افتادگی، صدمات جبران ناپذیر و ابتلا به انواع بیماری ها)، به روشنی نشان می دهد که حفاظت از جان و سلامت کارگران و رعایت استانداردهای ایمنی و بهداشتی، برای سرمایه داران و کارفرمایان سودجو، به امری علی السویه تبدیل شده است: " سازمان پزشکی قانونی اعلام کرد روزانه پنج کارگر ایرانی جان خود را در اثر حوادث ناشی از کار از دست می دهند. هزار و 517 کارگر در 10 ماهه نخست سال جاری فوت کرده اند، که این عدد افزایش 14 درصدی تعداد جان باختگان

حوادث کار را نشان می دهد." (اعتماد 91/12/6)

وقوع پی در پی و مستمر این فجایع در مراکز کارگری که با صدمات جسمی و روحی شدید وارده به کارگران و خانوارهای بازمانده توأم است، محرومیت و بی حقوقی کامل طبقه کارگر ایران را در این زمینه نیز عیان می سازد. بهره مندی کارفرمایان از نیروی کار ارزان که به لطف دولت و نهادهای وابسته و مصوبات قانونی (دستمزدهای حداقل، ثابت ماندن بخش های دیگر دستمزد مانند حق مسکن...، قراردادهای موقت و سفید امضا و عدم پرداخت مزدهای معوقه، عدم برخورداری از بیمه...) و وجود سیل عظیم بیکاران که به آنان امکان جایگزینی بی دغدغه نیروی کار ارزان جدید را می دهد، موجبات صرفه جویی در هزینه تأمین امکانات ایمنی و حفاظتی مراکز کارگری به نفع این زالوصفتان را افزایش داده است. فقدان هرگونه تشکل کارگری مستقل از جمله سندیکاهای کارگری و نهادهای مستقل که با شرکت نمایندگان کارگری امر حمایت، آموزش کارگران و نظارت کامل و بدون دخالت کارفرما، بر تمامی جوانب امنیت شغلی کارگر در محیط کار و بویژه رعایت ضوابط و استانداردهای ایمنی (حفظ سلامت و بهداشت)، احاطه داشته باشد، به وخامت وضعیت کارگران وسعت بیشتری داده

است. از سوی دیگر نیاز به کار و درآمد و نگرانی از اخراج باعث گردیده که کارگران در آسیب پذیرترین موقعیت شغلی قربانیان اصلی حوادث کار باشند، این شرایط برای کارگران مهاجر (افغانی، هندی ...) که عمدتاً فاقد مجوز کار بوده و با تهدیدهای کارفرمایان در ازای دستمزد پائین تر، به کارهای سنگین و خطرناک گمارده شده، به مراتب ناگوارتر از سایر هم طبقه ای های خویش می باشد و مقامات حاکم به همین بهانه خارجی بودن (غیر بومی بودن) کارگر، ردیلا نه از مسئولیت خود در قبال مرگ کارگران شانه خالی می کنند!

کوس رسوایی سرمایه داران دولتی و خصوصی حاکم در رابطه با آمار بالای مرگ کارگران، کارشناسان وابسته را نیز وادار نموده تا اشک تمساحی برای خالی نبودن عریضه بریزند: "این آمار در حالی ارائه می شود که خدمات درمانی که به کارگران ارائه می شود نهایتاً جوابگوی بیش از 30 درصد هزینه های درمانی نیست و 70 تا 80 درصد هزینه ها برعهده خود کارگران و کارمندان است... موضوعی که بیش از قانون اهمیت دارد موضوع بیمه و جبران خسارتی است که مرگ این تعداد کارگر در پی دارد. بیشتر این حوادث در کارگاه ها و فضاهایی رخ می دهد که یا بیمه نیستند یا بیمه آنها متناسب با شرایط کاری شان نیست. ... اگر کارگر روزمزد بوده

باشد و تحت پوشش بیمه نباشد، دیگر دست بازماندگان به جایی بند نیست." (همانجا) امثال این حضرات که در نهادهای قانونگذاری و اجرائی رژیم به همین واقعیات جلوه قانونی (ضد کارگری) می بخشند، مانند خارج ساختن بسیاری از کارگاه ها و مراکز کوچک به بهانه کم بودن تعداد از شمول قوانین نیم بند (قانون کار، بیمه ...)، افزودن اصلاحیه های جدید ضد کارگری به قانون کار ارتجاعی، از بین بردن امنیت شغلی کارگران و ...، نمی توانند ندانند که حتی کارگرانی که ظاهراً بیمه نیز می باشند (نظیر کارگران کارخانه قند اهواز) تا ماهها (7 ماه) لیست بیمه شان رد نمی شود و عملاً بیمه نیستند تا چه رسد به کارگر روزمزد، کارگران ساختمانی (بویژه داربست کاران که بیشترین صدمات قطع نخاع و مرگ را دارند)، کارگران پروژه ای و فصلی. از سویی برخلاف اظهارات بیشرمانه آنان فجایع کار در بسیاری از صنایع بزرگ و سودآور طی سال های اخیر با شمار تلفات و مجروحین بالا نیز رخ داده است که باز هم آب در دل سرمایه داران طماع و سودجوی حاکم تکان نخورده است. حوادثی نظیر مرگ و مصدومیت دردناک کارگران در معادن طیس (کرمان)، آتش سوزی پتروشیمی بندرامام، مرگ و مصدومیت کارگران پروژه های پارس جنوبی، انفجار پالایشگاه آبادان، انفجار کارخانه غدیر، کشتار کارگران شیفت شب کارخانه ایران

دستان پرتوان خود، و یا ادامه مرگ و تباهی، سرنوشت خویش را تعیین کنند.

سایور تیز مواد مخدر بر پیکر جوانان

شیده رخ فروز

زن پژمرده تر از پیش، با چشمانی که از شدت گریه از هم باز نمی شود، آنقدر بر سر و صورت خود کوبیده و در راهروها و اتاق های اورژانس بیمارستان دویده و التماس کرده که خود درمانده تر از دختر جوانش کنار تخت او از حال رفته است. در یک لحظه دنیا با تمامی آرزوهایی که برای موفقیت فرزند دانشجوییش در سر می پروراند دود شده و از شیرینی آن رویا واقعیت تلخ و سیاهی برجای مانده است. اکنون دختر بر اثر مصرف مخدر صنعتی دچار کما و صدمه شدید بافت مغزی شده است. پدر نیز از محل کار سراسیمه به بیمارستان رسیده است.

سالهاست که مواد مخدر در جامعه ایران بیداد می کند. طی چند سال اخیر، آمارها حکایت از آن دارند که مصرف مخدرهای صنعتی بیشترین قربانیان را از نوجوانان و جوانان می گیرد. خانواده ها علاوه بر خرد شدن زیر بار فقر، بیکاری، گرانی، بیماری و ... در محاصره و اسارت این بلای خانمانسوز تباہ می گردند. از "شیشه" و انواع قرص گرفته تا

خودرو ... و هزاران حادثه کار در سراسر نقاط که برخی حتی گزارش و اعلام نیز نمی شوند. همین بی اعتنایی و سرپوش نهادن بر حوادث کار و قربانی شدن کارگران، بی اهمیتی لازم الاجرا بودن مقررات ایمنی و حفاظت حین کار، در کنار عدم پیگیری و عدم اعمال مجازات های شدید مسبب این حوادث، خیال مسئولان و کارفرمایان را از هرگونه عواقب احتمالی، آسوده ساخته است. کارگران در مراکز کارگری ایران، تحت بی سابقه ترین شرایط کار، امکانات حداقل و به بهای صرفه جویی سرمایه داران در هزینه ها (و تجهیزات ایمنی - بهداشتی) و به برکت استثمار مطلق، به ابزار چند بار مصرفی تبدیل شده اند که اگر زیر خط فقر (خط مرگ تدریجی) قربانی نشوند، همه روزه روی خط حوادث کار به سردخانه منتقل می گردند!

این وضعیت در ابعاد فزاینده ادامه دارد و کوچکترین امیدی به قوانین نیم بند کاغذی و رعایت آن از سوی کارفرمایان و سرمایه داران حاکم در جهت حفظ جان و حیات کارگران در محیط کار، خیالی خوشبینانه است که بی تردید قادر به رویارویی با واقعیت سخت شرائط کار و زندگی کارگران ایران نخواهد بود. این خود کارگران و توده های محروم اند که باید بین ساختن آینده ای روشن و سعادت مند با

مقطع دبیرستان تحصیل می کنند افزایش یافته است.» (92/2/4- آفتاب) «افسردگی شایع ترین اختلال روانی در میان نسل جوان کشور است ... براساس جامعه آماری افسردگی در دختران بیشتر از پسران است ...» (آرمان- 91/11/29)

«بیکاری و نبود اشتغال کافی یکی از مهم ترین عواملی است که در رشد جمعیت معتادین در کشور مؤثر است. ... کمبود و نبود مراکز فرهنگی، ورزشی، تفریحی، علمی، پژوهشی و ... از عواملی است که در سال های اخیر در رشد جمعیت معتادین اثر داشته است.» (92/1/18- آفتاب)

بیش از هر چیز حاکمان سرمایه دار و مرتجع کنونی زمینه ساز این اوضاع هستند و از تداوم آن سود می برند تا بقای حاکمیت ننگین شان تهدید نگردد.

«قائم مقام دبیر کل ستاد مبارزه با مواد مخدر از کاهش قیمت مخدر "شیشه" خبر داد و گفت: در حال حاضر قیمت این مخدر ویرانگر به یک میلیون تومان و میزان دسترسی به آن در تهران به کمتر از پنج دقیقه رسیده است.»

مسئولان رژیم کاملاً آگاهند که چه نقش مخرب و ضد انسانی را در شیوع مواد مخدر و عواقب فلاکتبار آن در جامعه ایفا می کنند:

"آدامس" و "پاستیل" و انواع نام های رنگارنگ مواد مخدر به وفور بازار پرسود این تجارت سیاه را رونق بخشیده اند. تجارتی که طبق آمارهای رسمی جهانی سود خالص آن 500 میلیارد دلار و حداقل تجارت آن یک هزار و 500 میلیارد دلار است.

شیوع روزافزون انواع بسیار متنوع مواد مخدر موجب کاهش سن مصرف در بین مردم شده است. این زنگ خطری است که نشان می دهد زندگی اجتماعی در جهت های مختلف دارد دچار آسیب های جبران ناپذیر می گردد. مصرف مواد مخدر توسط نوجوانان 14 - 15 ساله حکایت از شدت یابی انفعال و مرگ تدریجی نسل جوانی دارد که به عنوان نیروی بالقوه می تواند دوشادوش نیروی انقلابی کارگران و زحمتکشان در تحولات آتی انقلاب ایران نقش آفرین باشد.

رژیم اسلامی حاکم در تمامی عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، دستاوردی جز سرکوب و خفقان، بیکاری، اعتیاد، افسردگی و اعمال فرهنگی منحط و به غایت ارتجاعی، بویژه برای جوانان (همانند دیگر توده ها) دربر نداشته است:

«سن مصرف دخانیات از 14 سال به 10 سال رسیده و متأسفانه مصرف دخانیات به ویژه در نوجوانان و جوانان که دانشجو هستند و یا در

«متأسفانه سیاست گذاران ما خیلی در حوزه اعتیاد کار نکردند، اول سال تصمیم گرفتند متادون را جمع کنند بعد شربت دادند، در نتیجه قرص متادون افزایش قیمت بالایی پیدا کرد. کیفیت این شربت با شربت هایی که در گذشته توزیع می شد، فرق دارد و بیماران می گویند غلظت و میزان دوز موثر آن خیلی کمتر از گذشته شده در نتیجه خیلی از کلینیک ها مجبور شدند برای اینکه برای بیمار مشکلی پیش نیاید، دوز مصرف بیماران را افزایش دهند. گاهی این موضوع درمانگر را مجبور می کند دوز داروی مصرفی را تا 40 درصد افزایش دهد و در نتیجه مصرف دارویی بیمار زیادتر می شود. با وجود اینکه توزیع قرص متادون کم یا قطع شده، اما شاهد هستیم انواع و اقسام این قرص در بازار آزاد وجود دارد البته به نظر می رسد این قرص ها، ساخت داخل کشور نیستند، اما کاملاً شبیه تولیدات داخل کشورند و حتی با مارک و عنوان ایرانی هم عرضه می شوند. این قرص ها در بازار آزاد، عطاری ها، پیاده روهای خیابان ناصر خسرو، به صورت فله ای خارج از پوشش بهداشتی عرضه می شود. مشخص نیست ترکیبات این قرص ها چیست، تاریخ تولید، مصرف و انقضای آنها معلوم نیست. هر دانه از این قرص ها هم 2500 تا چهارهزار تومان خرید و فروش می شود. من داروی متادونی را که در بازار آزاد فروخته می شود، آزمایش کردم، همه چیز

داشت جز متادون یعنی به خاطر سیاست گذاری اشتباه وزارت بهداشت از سیستم درمان خارج شد و وارد بازار آزاد شد. مصرف متادون را ممنوع کردند اما بعد در چند استان کشف شد که من آنها را تست کردم و مدارک را دارم که در آن ترامادول بود. اگر ممنوع است چرا در بازار آزاد به چندین قیمت فروخته می شود. به نظر من یک شبکه مافیای دنبال این موضوع است.» (91/12/20 - آفتاب) این شبکه مافیایی نیز که مانند بقیه سلاطین و شبکه های مافیایی سرمایه دار (سلطان شکر، سلطان گوشت، سلطان پتروشیمی و...) در عین وابستگی به جناح های حکومتی به شکل نامرئی مشغول کسب سودهای میلیاردی از قبل چاپیدن توده های محرومند، کارکرد دیگری نیز برای رژیم دارند و همچون پوششی بر سیاست های ضد مردمی آن، بازار آزاد (سیاه) را نیز در قبضه خود دارند:

«مافیای مواد مخدر دنبال بازارهای جدید برای فروش مواد مخدر هستند و تبلیغات خود برای نگه داشتن این بازارها را ادامه می دهند.» (91/12/16 - آفتاب) «... مافیای هوشمند، قیمت محرک ها را تا آن حد کاهش داده که جمعیت تازه واردی که به دلایل مختلف به چرخه اعتیاد راه پیدا می کنند انتخاب خود را بر پایه محرک ها مستقر کند... هم اکنون 2/65 درصد از جمعیت 15 تا 64 ساله کشور باید در

ترین و بیش‌زمانه ترین راهی که در آن خبره اند:

«تولید مواد در داخل به ویژه مواد مخدر صنعتی که به دلیل ترکیبات غیرعلمی بسیار خطرناک هستند. روند مصرف را افزایش و سن مصرف را کاهش داده است.» (91/10/6- آفتاب)

با آنکه رژیم برای گرم کردن تنور نمایش رسوای انتخابات و کشاندن توده ها به صحنه گذاری بر مشروعیت نداشته اش همه دستگاہ های تبلیغاتی خود را بسیج کرده و سخنان فریبکارانه مهره هایش به اوج رسیده است، ولی قطعاً با هیچ وسیله ای قادر نخواهد بود معضلات زندگی توده های مردم را برطرف کند و خواسته های اولیه زندگی آنان را برآورده سازد. معضل اعتیاد نیز همانند سایر معضلات کنونی جامعه معلول سیاست های رژیم حاکم است.

ما کارگران و توده های محروم در حفظ این بساط سرپا ننگین و سیاه حاکم هیچ نفعی نداریم و جز تباہی و مرگ نصیبمان نخواهد شد. تغییر این اوضاع جز به شیوه انقلابی میسر نیست. تنها دولتی که به دست کارگران و بی چیزان بر رژیم سیاسی و اقتصادی حاکم مهر بطلان خواهد زد، قادر به خشکاندن ریشه ها و

آمارهای سوء مصرف کنندگان محرک ها لحاظ شوند در عین حال که 45 درصد از این جمعیت کمتر از 30 سال دارند و هم اکنون 50 درصد از ظرفیت بیمارستان های روانی توسط بیماران روانی معتاد به محرک ها اشغال شده است.» (اعتماد-92/1/29)

کشیده شدن بخش وسیعی از زنان و دختران به ورطه اعتیاد روی دیگر ابعاد گسترده این معضل مرگبار است که مستقیماً آثار ویرانگر خود را بر خانواده ها برجای می نهد، خانواده هایی که دیگر از احساس آرامش و امنیت تهی اند و اعضایشان در گرداب مواد مخدر غرق گشته اند:

«... آمارها تکان دهنده هستند. چندی پیش شهرداری تهران نیز آماری را از سطح مناطق خود استخراج کرد که نشان دهنده کاهش سن مصرف دخانیات در تهران است و در این میان زنان و دختران بیش از هر چیز هدف قرار گرفته اند...» (92/2/4- آفتاب)

سردمداران رژیم اسلامی که برای مردم مشغول داستان سرایی از چگونگی تحقق «حماسه اقتصادی و حماسه سیاسی» اند، در زمینه تولید و توزیع مواد مخدر و افزودن بر شمار مصرف کنندگان آنها هم، الحق «حماسه» های زیادی آفریده اند، البته از پست

علل بروز اعتیاد است. طرح برنامه ما اعلام می کند:

«جمهوری دمکراتیک شورائی باید قوانینی برای مبارزه با قاچاقچیان مواد مخدر و ریشه کن کردن تولید و پخش این مواد وضع کند. این قوانین باید در مقابل آمران و عاملان این جرمها سخت و قاطع و در برابر قربانیان مواد مخدر، یاری رسان آنان و مشوقشان به پذیرش درمان و تغییر رفتار خود، باشند.»

سیاست «راضی بودن به یک وعده غذا»

و افزایش شمار کودکان کار

شیده رخ فروز

دیگر حضور پُرننگ و تلخ کودکان کار و خیابان در سیاهی دود و ترافیک، و ازدحام آمد و شدِ عابران خسته، درمانده و شتاب زده به دنبال تأمین معاش، به امری عادی و روزمره تبدیل شده است. گویی جامعه با این پدیده شوم محرومیت از کودکی کردن کودکانی که زودتر از موعد به بزرگسالی پرمشقت پا گذاشته اند، کنار آمده است. کودکان کارگری که خود جمعیتی است رو به رشد و در عین حال تباه شده، بی هیچ آینده روشن:

«براساس آمار سازمان جهانی کار 250 میلیون کودک پنج تا 14 ساله در جهان محروم از

کودکی می شوند. طبق این آمار 120 میلیون نفر از آنها وارد بازار کار شده و مشغول به کار تمام وقت هستند. 61% این کودکان در آسیا، 32% در آفریقا و 7% در آمریکای لاتین زندگی می کنند. رشد فقر در کودکان کار و خیابان از سال 84 تا 88 روند صعودی داشته است. ... 72% این کودکان بی سواد و کم سواد هستند یا در حد ابتدایی سواد دارند و 17% کودکان کار و خیابان اصلاً به مدرسه نرفته اند و این بی سواد و کم سواد در فرایند زندگی این افراد تأثیر سوء دارد. حدود 59% کودکان کار استعمال دخانیات را تجربه کرده اند، 6/4% کودکان کار و خیابان سابقه تزریق مواد مخدر را دارند.» (شرق- 92/2/11)

کودکان و زنان ارزان ترین نیروی کار جامعه سرمایه داری اند، و برای سرمایه داران و کارفرمایان سودجو سرنوشت این نیروهای کار ارزان قیمت کوچکترین اهمیتی ندارد. چرخ بسیاری از صنایع و مراکز کوچک و بزرگ کار با دستان کوچک و مزدهای اندک این کارگران کوچک و قربانیان خاموش به حرکت درمی آید. آنان مدام بازتولید می شوند و فقر نخستین حلقه از زنجیره بازتولید آنهاست. برای شناخت بیشتر این پدیده باید دانست کودکان کار چه کسانی هستند و به چه کارهایی روی می آورند: «کودکان کار به کودکان کارگری گفته می شود که به صورت مداوم و پایدار به خدمت

گرفته می شوند. و در قسمت های مختلف اجتماع و به انحای مختلف مورد بهره گیری قرار می گیرند. کودکان کار جنسی، کودکان گل فروش، کودکان حمل کننده مواد مخدر، کودکان بزرگ راهی، کوره پزخانه ها، کودکان کار خانگی، کارخانه ها، مزارع، دامداری ها، و کودکان ازدواج کرده جزو برخی از انواع کودکان کار و خیابان به شمار می روند. ... ناپذیرفتنی ترین شکل های کار کودکان استفاده نظامی از کودکان در بعضی از کشورها و تن فروشی کودکان است.» (همانجا)

کار کودکان پدیده ای اتفاقی یا تک عاملی نیست، بلکه آسیبی اقتصادی- اجتماعی در جامعه سرمایه داری به شمار می رود. یکی از دلایل اصلی کار کودکان را می توان فقر خانواده و ناتوانی سرپرست خانواده در تأمین هزینه های زندگی دانست. بخش کثیری از کودکان کار جزء خانواده های کارگری هستند که درآمد بسیار پائینی دارند و یا بیکارند. سرپرستان بعضی از این کودکان حتی توان جسمی کار کردن ندارند و یا سرپرست خانواده آنها مادرشان اند. برخلاف باور بسیاری که کودکان کار را تنها در سر چهار راه ها و خیابان ها می بینند، بخش اعظم این کودکان در کلان شهرهایی مانند تهران، علاوه بر محیط های خیابانی در کارگاه های پرت و مخفی، کار می کنند. شرایط و محیط کار این کودکان بسیار

نامطلوب است و آنها را در معرض شدیدترین آسیب های جسمی و روحی قرار می دهد. این کارگاه ها و مراکز کار یا مشمول قانون کار هستند که در این صورت از کودکان به صورت پنهانی و در نبود بازرسان، بهره کشی می شود و یا اینکه از اساس از شمول قانون کار معاف هستند (بیشترین کارگاه ها چنین اند)*. درآمد کودکان کار کمتر از حداقل دستمزد و در بهترین حالت از 200 هزار تومان بیشتر نمی شود. به بیان دیگر این کودکان، کارگرانی اند که بنا به محدودیت ها و ممنوعیت های روی کاغذ کارگر به حساب نمی آیند و از حقوق و حمایت های قانونی کارگران برخوردار نیستند. وضعیت کودکان کار مهاجر در ایران بسیار بدتر و دردناک تر از سایر همسالان بومی خود است: طبق آمارهای رسمی 40% این کودکان را اتباع بیگانه تشکیل می دهند.

سیاست رژیم درباره کودکان کار جز جمع آوری مقطعی آنان از سطح خیابان ها و معابر به خشن ترین شیوه ممکن (تا چهره شهرها از وجود چنین کودکانی پاک شود!) و یا تحویل این کودکان به خانواده های درمانده شان و در نهایت سکوت و پنهان کاری، یعنی جز تداوم وضع موجود، نتیجه عملی دیگری به بار نیاورده است:

«به موجب تصویب آیین نامه ساماندهی کودکان خیابانی در سال 84 در هیأت دولت، باید کمیته ای به نام کمیته ساماندهی کودکان کار و خیابان تشکیل می شد اما تأخیر چند ساله در تشکیل این کمیته و بعدها تشکیل نشدن جلسات این کمیته، راه حلی به جز بازنگری در وزارت تازه تأسیس تعاون، کار و رفاه اجتماعی نیافت. ... این کمیته تاکنون جلسه ای نداشته است. در حال حاضر هیچ کدام از ارگان های عضو به وظیفه خود عمل نکرده اند و تنها شهرداری این کودکان را جمع آوری و سازمان بهزیستی آنها را ساماندهی می کند.» (همشهری-91/7/1) «مجلس مجبور است درباره کودکان کار سکوت کند! ... هر طرحی که بار مالی داشته باشد، از سوی شورای نگهبان رد می شود و کمیسیون مجبور است سکوت کند، بنابراین باید لایحه از سوی دولت داده شود و مجلس نیز حمایت کند.» (91/11/25 - آفتاب)

در حالی که این کودکان، کودکی خود را همراه با نیروی کار خویش تقدیم قربانگاه خداوندگار زالوصفت سرمایه می کنند، حضرات حکومتی در هزار توی روابط بوروکراتیک خود و طرح های پوشالی به «ساماندهی» کودکان کار و خیابان آنها از نوع اسلامی اش مشغول اند (جمع آوری خشن کودکان، سکوت، اتکا به کمک های خیریه،

کمیته امداد و بهزیستی ...). آیا وضع کودکان کار برای انسان دوستان واقعی و کسانی که به حقوق کودک باور دارند احساس شرم و ننگ و نفرت از وضع موجود ایجاد نمی کند و آنان را به مبارزه ای سخت با این شرایط بر نمی انگیزد؟

پس از تعیین و اعمال حداقل دستمزد ناچیز کارگران در ابتدای سال جاری توسط شورای عالی کار، تأثیرات این اقدام ضد کارگری- ضد انسانی رژیم کودکان کار را نیز به ورطه ویرانگر آن می کشد. با توجه به رشد تورم که از 32 تا 50% برآورد می شود، خانوارهای کارگری و محروم بیش از پیش نیازمند کار کودکان خود شده و بالطبع دستمزد ناچیز سال 92 باز هم بر شمار کودکان کار می افزاید. کودکانی که در شرایط کار طاقت فرسا و تباه کننده گاهی در ازای یک وعده غذا به کار گمارده می شوند. علیرضا محبوب دبیرکل خانه کارگر رژیم، دفاع از این حداقل بیشرمانه را یک خواسته کارگری از جانب کارگران ایران مطرح کرده و رنگ و لعاب انتقاد از دولت به آن زده تا حفظ موجودیت کنونی را موجه جلوه دهد: «قدیم ها می گفتند کار برای غذای گرم و حالا ما می گوئیم به یک وعده غذایی گرم هم راضی هستیم. ... حرف و خواسته ما این است که کارگران لباس و غذا داشته باشند.» (همشهری- 92/2/18) علیرضا

ای خواهد بود که با پیشنهاد شورای عالی کار به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید. این ماده قانونی در کنار ماده 188، راه بهره کشی و اجبار بر کودکان کار را در کارگاه های کوچک، کارگاه های خانوادگی و نیز مشاغل خانگی آسان می کند.

سه شعر

روایای روزانه وال استریت

هاری کلبر

ترجمه یحیی سمندر

ای کاش هوایی که مردم رایگان تنفس می کنند
در انحصارم بود

آنگاه جهان را در پنجه خود می فشردم و شاهد
نفس نفس زدنش می شدم

زنجیره ای از بانک هوا برپا می داشتیم، هوا را
در شیشه و بشکه بسته بندی می کردم
و اگر در دسر زیادی نداشت

آن را در اندازه نفس و حباب می فروختم.

ای کاش هر خانه ای کنتور هوا می داشت

و من از یک لیتر آن کلی به جیب می زدم

و اگر کسی شکایت از بی انصافی من می کرد،
صاف و ساده شیر هوایش را می بستم.

محبوب دبیرکل خانه کارگر در حالی که سالهاست خود را رندانه جزو کارگران ایران قلمداد می کند، تعمداً فقط «لباس و غذا» را آنهم در حد یک وعده (!) ایده آل کارگران جا می زند. می بینید که این مزدور وابسته با چه وقاحتی سنگ سرمایه داران حاکم را به سینه می زند؟!

زنگ خطر از مرز هشدار به فعالان کارگری، فعالان حوزه کودکان، حقوقدانان و تمامی انسان های آزاده ای که به مبارزه پیگیر از منظر کودکان کار و خیابان معتقدند، گذشته است. امید به حتی اندک توجه ای از جانب متولیان حاکم در قبال این کودکان و تعهد نسبت به وظایف حمایتی و قانونی از آنان، آب در هاون کوبیدن است. این کودکان جزء پیکره عظیم طبقه کارگرند و سرنوشت شان با مبارزات همه جانبه کارگران و محرومان ایران در جهت تغییر انقلابی وضع کنونی، گره خورده است. تنها چشم انداز انقلابی حاکمیت کارگران و توده های زحمتکش قادر به ساختن افق روشن و پرامید در ورای دستیابی کودکان به سطح نیازهای فزاینده زندگی ای به دور از سیاهی ها و تباهی هاست.

* - براساس ماده 191 قانون کار، کارگاه های کوچک کمتر از 10 نفر را می توان بر حسب مصلحت موقتاً از شمول بعضی از مقررات این قانون مستثنی کرد. تشخیص مصلحت و موارد استثنا به موجب آیین نامه

به ثروتمندان که آپارتمان با ایوان در طبقه بالا دارند چادر اکسیژن اجاره می دادم.

و فقیر خر کار با انضباط نیز سهمی از هوای گند برای بلعیدن نصیبش می شد.

از هر بنگاهی که احتراق یا اکسیداسیون به کار می برد، حق مالکیت می گرفتم

هیچ شرکت بزرگی توان این را نداشت که مرا رئیس هیأت مدیره اش نکند.

حکومت، تحقیق درباره مؤسسه خصوصی مرا که برآورنده نیازهای عمومی بود کاری کاملاً بی مورد می دانست.

هر زمان که قیمت را بالا می بردم مجبور به پرداخت بودند و گرنه خفه می شدند.

به حد کافی هوای گرم به کنگره تحویل می دادم تا قطعنامه ای به مضمون زیر صادر کند:

اکسیژن از قانون ضد تراست معاف است و به ملت در مورد کاربرد جانشین آن اخطار داده می شود.

تمام مغزها و استعدادهایی را که نیاز داشتم می خریدم تا اعتقاد خود را (در خط نظرات من) اعلام کنند

که تنها هوای واقعا رایگان، هوایی است که زیر کنترل انحصار باشد.

زیرا با توجه به سرشت بشری آن چنان که هست و تمام خست و خودخواهی اش

نمی توان به عامه مردم اعتماد کرد تا در کالائی حیاتی مانند هوا سهیم باشند.

اگر هوایی که مردم به رایگان تنفس می کنند در انحصارم بود

آنگاه جهان را در پنجه خود می فشردم و شاهد نفس نفس زدنش می شدم.

هاری کلبر *Harry Kelber (1914-2013)* فعال کارگری آمریکا که نزدیک 80 سال فعالیت سندیکائی داشت. او همچنین مؤسس و مدرس یک دانشکده کارگری بود. هاری کلبر در مقالات و گفتارهایی سیاست های ارتجاعی و سازشکارانه رهبران سندیکائی دست راستی آمریکا و همکاری برخی از آنها با سرمایه داران و مؤسسات دولتی و امنیتی آمریکا را افشا می کرد.

سیتروئن

ژاک پره ور [1933]

ترجمه یحیی سمندر

برسر در خانه روسپیان

نور ضعیفی سوسو می زد...

اما بر فراز پاریس در خواب، نور بزرگی دامن می گسترده؛

نور بزرگی از برج (*) بالا می خزد

نوری خام.

فانوس روسپی خانه سرمایه داری است این،
با نام رئیس اش که در تاریکی شب می
درخشد.

سیتروئن! سیتروئن!

نام مردی است کوچک

مردی کوچک با سری پر از عدد،

مردی کوچک با نگاهی پلید از پشت عینک بی
دسته اش،

مردی کوچک که تنها یک آواز می داند

همیشه همان آواز.

سود خالص

میلیون... میلیون

آوازی با ارقام که دور می چرخند

پانصد خودرو، ششصد خود رو در روز

اسکوتر، کاروان، وانت، خودرو، چرخ
زنجیری، کامیون...

سود خالص

میلیون... میلیون... سیترون... سیترون (**)

و اینک او که در دوویل (***) گشت می زند

و اینک او که در کن از کازینو بیرون می آید

و اینک او که در نیس

در گردش گاه انگلیسی ها (***) با کتی به

رنگ روشن می خرامد

امروز هوا خوب است،

او گردش می کند و هواخوری.

او نفس کارگران را می گیرد، هوا، زمان و
زندگی شان را می گیرد

و هنگامی که یکی در کارگاه ریه هایش بالا می
آید

ریه هائی که از شن و اسید لطمه دیده اند

یک شیشه شیر از او دریغ می کند. به سیتروئن
چه ربطی دارد؟

یک شیشه شیر؟

او که شیر فروش نیست... سیتروئن است.

نام او بر برج نقش است و سرهنگ ها زیر
فرمانش.

سرهنگ های بوروکرات، زندانبان و جاسوس.

روزنامه نگاران ریزه خوارش اند

رئیس پلیس پابوس اوست.

سیترون؟ سیترون؟ ... میلیون.. میلیون...

و اگر فروش اُفت کرد

برای اینکه سود کم نشود، کافی است سرعت
کار افزایش یابد

و مزد کارگران کاهش

و مزد کارگران کاهش

اما آنهایی را که دیر زمانی مانند سگ پشمالو
لخت کرده اند

هنوز آرواره گرگی هست

برای گاز گرفتن برای دفاع از خود، برای
حمله.

برای به راه انداختن اعتصاب...

اعتصاب...

زنده باد اعتصاب!

(*) منظور برج ایفل است.

(**) سیترون به معنی لیمو، نام مدل کوچک و پرفروش لیموئی رنگی از سیتروئن در سال های پیش از جنگ دوم بود.

(***) دوویل (Deauville) مرکز خوشگذرانی فرانسه در کنار دریای مانتش که به خاطر قمارخانه ها، کاخ ها، پلاژ ها، ویلاها، میدان اسب دوانی و دیگر ورزش ها و تفریحات گران قیمتش شهرت دارد.

(****) گردش گاه انگلیسی ها (Promenade des Anglais) نام خیابانی در شهر نیس است که در کنار دریا (خلیج فرشته ها) کشیده شده و کاخ ها، باغ های مجلل و کازینوهائی در طول آن ساخته اند. همچنین مسیرهائی برای پیاده روی و دوچرخه سواری وجود دارد. این گردش گاه یکی از نقاطی است که توریست ها از آن دیدن می کنند و محل ملاقات و تفریح و تفرج است.

جرات

پل الوار

از مجموعه سلاح های درد (*)

ترجمه یحیی سمندر

پاریس سردش است پاریس گرسنه است

پاریس دیگر در خیابان ها بلوط نمی خورد

پاریس لباس کهنه پوشیده است

پاریس سرپا در متری بی هوا می خوابد

تیره روزی باز هم بیشتری بر بی چیزان تحمیل می شود

و عقل و جنون

پاریس نگون بخت

هوای پاک است آتش است

زیبائی و خوبی کارگران گرسنه اش است

فریاد نجاتم دهید نکش

تو زنده ای از حیاتی بی نظیر

و در ورای برهنگی ات

در ورای رنگ پریدگی و لاغری ات

هر آنچه انسانی است در نگاه تو نمایان است

پاریس شهر زیبای من

ظریف چون سوزنی قوی چون شمشیر

زیرک و دانائی

تو بیدادگری را بر نمی تابی

که برای تو تنها بی نظمی است

تو خود را آزاد خواهی کرد پاریس

پاریس لرزان چون ستاره

امید زنده ما

خود را از خستگی و گل و لای آزاد خواهی کرد

برای ارتقای خیزش ما به یاری همه
جانبه انقلابیان پرولتری نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com

برادران جرأت داشته باشیم

ما که بی کلاهم

ما که بی پوتین و دستکشیم ما که خوب تربیت
نشده ایم

نوری در زندگی ما روشن می شود

نورمان به ما برمی گردد

بهترین های ما برای ما مردند

و اینک خون آنها در قلب ما جاری است

و صبح از نو صبح پاریسی است

ستبغ رستگاری

فضای بهار نوزاد

زور ابله، فرو افتاده است

این بردگان، دشمنان ما

اگر فهمیده باشند

اگر قادر به فهم باشند

برخواهند خاست.

(* این شعر در سال 1942 به هنگام اشغال فرانسه
توسط رژیم نازی سروده شده است.)